

خیلواکی



استقلال

چهارشنبه ۱۳ جنوری ۲۰۲۱

حمید انوری

"دو صد گفته چون نیم کردار نیست"

پارچه شعری را اینجا می آورم که سخت زیبا و بجا و بسیار هم دلنشین است. قبل از آنکه به شاعر این شعر توجه شود، شعر اما سخت بر دل می نشیند. تو گوئی با یک شاعر مواجه هستی که درد مردم را با تمام وجود خود احساس می کند و از عمق دل فریاد می کشد که به داد مظلومکان برسید و...

اینهم شعر مورد نظر:

(در حاشیة بزمها)

دوش از کاخ بلند و با شکوه،

خنده های دختران می پرست،

قلقل پی در پی مینای می،

با صدای ساغر مردان مست-

در فضای بیکران پیچیده بود .

لیک دانی حاصل این بزم چیست ؟

دور تر-

- در دامن ویرانه ها ،

در میان کلبه های بی نوا،

از درون روزن ویرانه بی

بر فلک میرفت آهنگ عزا.

کودکی از گشنگی جان داده بود ،

بیوه بی بر نعش او خون می گریست .

این شعر زیبا گویا از فردی است به نام "بارق شفیع".

حال اندکی درنگ کنید. شعر را یکبار دیگر بخوانید. بارق شفیع را در نظر مجسم کنید. قبل از کودتای سیاه ثور، چه میگفت و بعد از آن چها گفت و چها کرد و کردند و می کنند هنوز! همین بارق شفیع که از درد یک بیوه و یتیم فریاد سر می داد، بعد از کودتا و با تائید کودتا و با همکاری و همیاری با کودتاجیان هفتم ثوری، هزاران هزار کودک این مرز و بوم را یتیم ساخت، میلیونها مادر را به داغ جگر گوشه های شان نشانند، میلیونها زن افغان را بیوه ساختند و هزاران هزار زن و مرد و پیر و جوان و نوجوان و طفل را در دخمه های جرم و جنایت شان، وحشیانه شکنجه کردند و بند از بند بریدند و...

حال سر این ندارم که لیست جنایات بی حد و مرز این شرف باختگان تاریخ را در این مختصر، برشمارم و...

اما من به حال آنانی افسوس میخورم که این اشخاص و افراد شناخته شده را، گاهی به فرق سر می نشانند، گاهی تنگ در آغوش می گیرند و زمانی هم به دو دیده می مالند و...

این هموطنان ما که تعداد شان شاید از تعداد انگشتان دو دست بیشتر نباشد، استدلال می کنند که گویا "دیموکراسی" است و "آزادی بیان" و "پلورالیزم" و هزار و یک "ایزم" دیگر که مردم مظلوم افغانستان را در پنج دهه اخیر، همین "ایزم" و "ایزم بازی های چپ و راست، به خاکدان سیه نشانند. پس چه خوب خواهد بود و چه پسندیده است که دقیق شویم کی، چی میگوید و آیا نویسنده مورد نظر به آنچه نوشته است اعتقاد دارد یا خیر!

درست است که شعر فوق، یک شعر بسیار احساسی است و از عمق بدبختی ها و ناهنجاری های اجتماع قصه می گوید، شعر مشکلی ندارد، اما شاعر آن هرگز به آنچه سروده است، اعتقادی نداشته است. همین گونه اند یک مشت افراد زبرددار گریختگی خلقی و پرچمی که از آسمان و ریسمان گز میکنند، اما به یک فیصد آنچه می نویسند، هرگز اعتقاد نداشته و ندارند و اگر فردا خدای ناخواسته، گوش شیطان کر، بار دگر به قدرت برسند، از آنچه در زمان قلدری و قدرتمداری خود کردند، به مراتب بد تر میکنند و بگفته حفیظ الله نامین، برای انقلاب شان فقط یک میلیون نفر کافی است و متباقی را باید از دم تیغ کشید.

آیا همین تره کی نبود که دستور صادر کرد که مخالفین را در شب های تاریک نیست و نابود کنید؟! بگذار این جمع نامتجانس و این مشتی ارازل گلو پاره کنند و از مردم و حقوق مردم و حقوق زن و کودک افغان داد بزنند، بگذار از دیموکراسی و عدالت اجتماعی فریاد کنند، شب و روز و هفته و چهارشنبه و صبح و شام و پگاه و بیگاه، مقاله و مضمون و تحلیل و تفسیر بنویسند و...، ماهیت

اصلی این افراد و اشخاص بی چشم و رو و بی شرم و حیا، به همگان چون آفتاب روشن است و پوست کلفت شانرا مردم در چرمگری می شناسند که پوست خر است. ما اگر به مردم و مملکت و سرنوشت شان متعهد هستیم، باید نخست اصلاح را از خود آغاز کنیم و فریب جنایتکاران تاریخ را زیر هر نام و عنوان و هر بهانه ای که باشد نخوریم. خود را اصلاح کنیم و راه خود را مشخص سازیم، آنگاه است که لااقل اگر روزی روزگاری، دیر یا زود از این دنیای دون رخت سفر بربستیم، با وجدان راحت رفته باشیم.

بزرگی سراسر به گفتار نیست

دو صد گفته چون نیم کردار نیست